

اسئلة نجم الدين الكاتبى عن المعالم لفخرالدين
الرازى مع تعليقات عزالدولة ابن كمونه
تحقيق و تصحيح زابينه اشमितكه و رضا پورجوادى،
تهران: مؤسسه پژوهشى حكمت و فلسفه ايران،
۱۳۸۶.



المعالم لفخرالدين

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
موسسه فلسفه و حکمت ایران
موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
موسسه فلسفه و حکمت ایران

اشاره

المعالم جزء آثار نسبتاً کوتاه فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶) است که ظاهراً آن را در سال‌های پایانی عمر خویش تألیف کرده است. متنی که امروز از معالم باقی است، شامل دو قسم، یکی در اصول دین و دیگری در اصول فقه است؛ ولی به طور دقیق مشخص نیست که کتاب در اصل شامل چند قسم بوده است. فردی به نام کاتبی رساله‌ای به نام اسئله نوشته است که حاوی حواشی انتقادی اش بر کتاب معالم است. وی در سراسر حواشی خود سعی کرده به متن معالم نزدیک بماند و جزئیات استدلال رازی را نقد کند. این کمونه نیز رساله‌ای مشتمل بر تعلیقات اش بر حواشی انتقادی کاتبی و نیز در نقد معالم نوشته است. این کمونه در مقدمه خود بیان می‌کند: با آن که معالم یکی از سودمندترین و دقیق‌ترین آثار مختصر فخررازی است، برخی از مواضع نویسنده در آن به خوبی بیان نشده است و اضافه می‌کند که او حتی پیش از دیدن اسئله قصد نقد کردن کار رازی را داشته است. بنابراین، کار او هم پاسخی بر نوشته کاتبی و هم نقدی بر معالم رازی است. کتاب حاضر به زبان عربی شامل سه متن است: متن المعالم اثر فخرالدین رازی، متن اسئله نوشته نجم‌الدین کاتبی بر معالم، و تعلیقات این- کمونه در جواب کاتبی همراه با حواشی مستقیم وی به قسم اصول دین کتاب.

کتاب **المعالم** از آثار فخررازی با تحقیق و تصحیح زابینه اشمیتکه و رضا پورجوادی و به همت مشترک مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین در سال ۱۳۸۶ در ۲۸۰ صفحه منتشر شد. بنابر مقدمه مصححان کتاب این اثر جزو آثار نسبتاً کوتاه فخرالدین رازی است که ظاهراً آن را در سال‌های پایانی عمر خود تألیف کرده است. متنی که امروز از **معالم** باقی است، شامل دو قسم یا به تعبیر نویسنده دو نوع است؛ یکی در اصول دین و دیگری در اصول فقه. با این حال کاملاً روشن نیست که کتاب در اصل شامل چند قسم بوده است (مقدمه کتاب/صص ۱-۲). کاتبی قزوینی بر این کتاب حواشی انتقادی نگاشته است که «اسئله» نامیده شده‌اند. کاتبی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «این رساله‌ای است مشتمل بر اسئله‌ای که ما بر دو نوع کتاب **معالم** ایراد کرده‌ایم» (**معالم**/۱۱). تاریخ نگارش رساله ابن کمونه و تعلیقات او بر حواشی کاتبی قزوینی تا اندازه‌ای از روی ارجاعی که ابن کمونه در شرح خود بر تلویحات سهروردی بدان داده است معلوم می‌شود. از آن جا که شرح تلویحات ابن کمونه در اوائل ۶۶۷ به پایان رسیده است، این رساله باید پیش از این تاریخ نوشته شده باشد (مقدمه کتاب، ص ۶). کاتبی در سراسر حواشی خود سعی کرده است به متن **معالم** نزدیک بماند و جزئیات استدلال رازی را نقد کند به جز یک مورد (ارجاع به **محصل** در ص ۱۴۴). او به آثار دیگر فخررازی ارجاع نمی‌دهد، اگرچه می‌دانیم که با دیگر آثار او به خوبی آشنا بوده است (مقدمه کتاب/ص ۵).

ولی رویکرد ابن کمونه بر **معالم** فخررازی متفاوت از کاتبی است. او پیوسته آراء فخررازی را در **معالم** با آراء او در آثار دیگرش مقایسه می‌کند. به طور خاص به کتاب **الاربعین** (ص ۶۹، ۱۰۵) کتاب **المحصل** (ص ۱۴۵، ۱۰۵، ۹۶) و کتاب **نهاية العقول** (ص ۱۳۱) ارجاع می‌دهد که به نظر می‌رسد همه را به دقت خوانده بوده است (مقدمه کتاب، ص ۷).

ابن کمونه در بخش‌های مختلف مطالبی را که مرتبط با موضوع آن باب است به آن افزوده است. در باب اول یک فص، در باب سوم دو فص، در باب چهارم دو فص، در باب هفتم سه فص، در باب هشتم سه فص و در باب نهم دو فص که مجموعاً سیزده فص را تشکیل می‌دهد.

کتاب حاضر شامل سه متن است: (۱) کتاب **المعالم** فخرالدین رازی (۲) سؤالات نجم‌الدین کاتبی از **معالم** که اغلب بعد از نقل عبارت فخررازی با عنوان «قلنا» سؤال خود را مطرح می‌کند (۳)

تعلیقات ابن کمونه که در پاسخ کاتبی ایراد شده است که او نیز پس از نقل عبارت کتاب **المعالم** با عنوان «اقول» دیدگاه خود را بیان نموده است.

کاتبی قزوینی در مجموع بر ۳۰ مسئله از بخش کلام کتاب **معالم** حاشیه زده است و ابن کمونه نیز مجموعاً در ۱۷ مورد بر حواشی کاتبی قزوینی، تعلیقه نوشته است. فخررازی در سه مورد پس از نقل سخن ابن سینا رأی او را نقد کرده است. اول در باب حقیقت واجب-الوجود در مسئله دهم از باب سوم (ص ۵۴)، دوم در باب تجرد نفس در مسئله دوم از باب هشتم (ص ۱۰۸) و سوم در باب حدوث نفس ناطقه در مسئله سوم از باب هشتم (ص ۱۱۱) در این مقاله سعی شده است تا گزارشی مختصر از ابواب و مسائل مطرح شده در نوع اول کتاب **المعالم** که موضوع آن کلام است ارائه شود و قبل از آن زندگی‌نامه مختصری از مؤلف، کاتبی قزوینی و ابن کمونه ارائه می‌گردد.

فخررازی

ابوعبدالله محمدبن عمر بن حسین طبری رازی دانشمند بزرگ و جامع معقول و منقول و مفسر شافعی مذهب متولد ۵۴۳هـ و متوفی ۶۰۶هـ است. خاندان او همه از دانشمندان زمانه بودند. او نزد پدر و مجدالدین گیلانی شاگردی کرد و در عراق از دانشمندان بنام شد و مورد احترام بسیار پادشاهان خوارزمشاهی بود. وی تألیفات مهمی به زبان فارسی و عربی دارد از جمله **جامع العلوم**، **شرح اشارات**، **تفسیر مفاتیح‌الغیب** و **المطالب العالیة**.

کاتبی قزوینی

ابوالمعالی علی بن عمر بن علی کاتبی قزوینی معروف به دبیران کاتبی عالم، حکیم و ریاضی‌دان شافعی مذهب متولد ۶۰۰هـ و متوفی ۶۷۵هـ است. او از شاگردان و همکار خواجه نصیرالدین طوسی بود که در سال ۶۵۷ به امر خواجه و هلاکوخان برای شرکت در عمل رصدخانه مراغه اعزام گردید. در قزوین تدریس می‌کرد و علامه حلّی و قطب‌الدین محمود شیرازی از شاگردان وی بوده‌اند. از آثار او می‌توان به **الشمسیة** در منطق، **المفصل** در کلام و **بحر الفوائد فی شرح عین القواعد** اشاره کرد.

ابن کمونه

سعدبن منصور بن حسن بن هبة الله بن کمونه (م ۶۸۳هـ) فیلسوف و

چشم‌پزشک. از تاریخ و محل تولد او اطلاعی در دست نیست. شهرت این کمونه در میان فیلسوفان مسلمان بیشتر به سبب شبهاتی است که به وی نسبت داده‌اند. او با نجم‌الدین دبیران کاتبی و شمس‌الدین محمد جوینی رابطه داشته، و کتاب اللعة الجوینية را به نام شمس - الدین نوشته است. نزدیک به سی کتاب و رساله از این کمونه در کتابخانه‌های جهان موجود است از جمله: الابحاث عن الملل الثلاث الجدید فی الحکمة و التئیحات فی شرح التئیحات.

باب اول

که در آن به مباحث مربوط به علم و معرفت پرداخته است و مشتمل بر ده مسئله است:

مسئله اول: علم یا تصور است یا تصدیق و هر کدام به بدیهی و کسبی تقسیم می‌شوند و تصدیق یا همراه جزم است یا بدون آن و سپس تصدیق جازم را به پنج قسم تقسیم می‌کند و تصدیق غیر جازم را اگر راجح باشد ظن و اگر مرجوح باشد وهم و اگر مساوی باشد شک می‌نامد.

مسئله دوم: فخررازی معتقد است که تصدیق به وجود علم و معرفت‌های بدیهی ضروری است و نمی‌توان تمامی تصورات و تصدیقات را نظری و اکتسابی دانست.

مسئله سوم: فکر عبارت است از ترتیب دادن مقدمات علمی یا ظنی برای رسیدن به علم یا ظن.

مسئله چهارم: نظر و اندیشه گاهی به علم منجر می‌شود و هر کس که با روش صحیح به یک نظریه رسید، قطعاً آن اعتقاد، حق است.

مسئله پنجم: در هر استدلالی دو علم در ذهن حاصل می‌شود که منجر به تحصیل علم سوم می‌شود. مسیر ذهن از دو علم اول به علم سوم را نظر و آن دو علم را دلیل گویند.

مسئله ششم: برای رسیدن به هر مجهولی دو مقدمه معلوم نیاز است و ظنی یا قطعی بودن نتیجه تابع ظنی یا قطعی بودن دو مقدمه است.

مسئله هفتم: مقدماتی که برای رسیدن به مجهول مورد استفاده قرار می‌گیرند یا همگی عقلی‌اند یا بعضی عقلی و بعضی دیگر نقلی - اند، ولی همه مقدمات نمی‌توانند نقلی باشند.

مسئله هشتم: دلایل نقلی مفید یقین نمی‌باشند، زیرا مبتنی بر یک سری اصول ظنی است و چیزی که مبتنی بر امر ظنی باشد خود ظنی است.

باب دوم

در احکام معلومات و مشتمل بر ده مسئله است.
مسئله اول: عقل حکم می‌کند که معلوم یا موجود است یا معدوم و از این حکم دو مطلب نتیجه می‌شود: بدیهی بودن تصور ماهیت وجود و این که معدوم، معلوم است زیرا این تصدیق متوقف بر تصور معدوم است.

مسئله دوم: وجود مشترک معنوی است، زیرا قابل تقسیم به واجب و ممکن است و مقسم بین اقسام خود مشترک است.

مسئله سوم: وجود زائد بر ماهیات است.

مسئله چهارم: تقرّر ماهیات بدون وجود امکان ندارد، زیرا منجر به تناقض می‌شود.

مسئله پنجم: موجود به واجب و ممکن تقسیم می‌شود و سپس به ذکر خواص هر قسم می‌پردازد.

مسئله ششم: برای وجود ممکن تقسیماتی را از قبیل قائم بنفسه، متحییز و قابل قسمت را ذکر می‌کند.

مسئله هفتم: اعراض یا از حصول آنها صدق نسبت یا صدق قبول قسمت لازم می‌آید یا نه. قسم اول را اعراض نسبی و قسم دوم اعراضی است که موجب قبول قسمت می‌شوند.

مسئله هشتم: جوهر فرد وجود دارد زیرا حرکت و زمان مرکب از اجزائی هستند که دیگر به حسب زمان قابل قسمت نمی‌باشند، لذا مرکب از اجزاء لایتجزی می‌باشند.

مسئله نهم: وجود جوهر در یک مکان صفتی است که قائم به آن جوهر است.

مسئله دهم: اعراض باقی هستند.

باب سوم

در اثبات علم به صنایع که مشتمل بر یازده مسئله است.
مسئله اول: اجسام برخلاف نظر فلاسفه حادث‌اند و بر این ادعا سه دلیل ذکر می‌کند و در پایان نیز به اشکال قائلین به قدم اجسام پاسخ می‌دهد.

مسئله دوم: در این مسئله با چهار طریق به اثبات واجب‌الوجود می‌پردازد: امکان ذوات، حدوث ذوات، امکان صفات و حدوث صفات.

مسئله سوم: بر جسم نبودن واجب‌الوجود چهار دلیل ذکر می‌کند که عبارتند از تماثل اجسام در احکام جسمانیات، حدوث اجسام، استحاله ترکیب در واجب و استحاله قیام عرض به موضوعات

متعدده.

را انکار می‌کنند، سپس در ادامه با ذکر سه دلیل این نظریه را ابطال می‌کند.

مسئله چهارم: با استدلالی دیگر علم الهی به همه معلومات را اثبات می‌کند به این طریق که خداوند حی است و موجود حی عالم بودن او ممتنع نیست و چون ذات واجب‌الوجود عالم است اگر به بعضی معلومات علم داشته باشد نسبت به دیگر معلومات هم عالم است چون ذاتش در علم به بعضی معلومات اولویتی نسبت به دیگر معلومات ندارد.

مسئله پنجم: خداوند بر هر ممکنی قادر است زیرا مصحح معذوریت، جواز وقوع آن ممکن است زیرا در غیر این صورت وجوب با امتناع باقی می‌ماند که با معذوریت منافات دارد.

مسئله ششم: همه حوادث ممکن به قدرت الهی واقع می‌شوند و خداوند در ایجاد ممکنات مستقل است.

مسئله هفتم: صفت حی را برای خداوند اثبات می‌کند زیرا او عالم و قادر است و معنای حیات جز این نیست که موجودی بداند و بتواند.

مسئله هشتم: خداوند مرید است زیرا هر حادثه‌ای در وقتی خاص به وجود می‌آید با اینکه می‌توانست قبل یا بعد از آن به وجود بیاید، لذا به وجود آمدن آن در این وقت نیاز به مخصص دارد و هیچ یک از صفات الهی جز اراده نمی‌تواند مخصص ایجاد این شیء در وقت خاص باشد.

مسئله نهم: سماع و بصر دو حالت مغایر با علم هستند زیرا بین دانستن مطلبی و دیدن آن فرق وجود دارد.

مسئله دهم: اجماع انبیاء و رسل آن است که خداوند متکلم است و اثبات نبوت متوقف بر علم به متکلم بودن خداوند نیست.

مسئله یازدهم: فخررازی در این مسئله نسبت بین عالم و معلوم را که شعور و ادراک می‌نامد امری زائد بر ذات می‌داند.

مسئله دوازدهم: نسبت‌ها و اضافات که قدرت و علم نام دارند بدون شک امری غیر قائم به ذات خویش می‌باشند و بدون یک ذات قائم به ذات وجود این اضافات و نسبت‌ها ممتنع است.

مسئله سیزدهم: اراده الهی حادث نیست و بر این مطلب سه دلیل ذکر می‌کند.

مسئله چهاردهم: فخررازی ابتدا به فقهای ماوراءالنهر نسبت می‌دهد که معتقدند صفت قدرت در خداوند مغایر صفت خلق کردن اوست، ولی نظر اکثر دانشمندان خلاف این است. سپس در ادامه به

مسئله چهارم: برای جوهر نبودن واجب‌الوجود دو دلیل برمی‌شمارد و در آخر متذکر می‌شود که اگر منظور از جوهر بی‌نیازی جوهر از محل باشد، این معنا درباره واجب، صدق می‌کند و نزاع را لفظی می‌داند.

مسئله پنجم: برای امتناع مکان داشتن واجب‌الوجود سه دلیل ذکر می‌کند و در پایان با طرح این اشکال که ظواهر نقلی جسمیت واجب را افاده می‌کنند پاسخ می‌دهد که راه جمع این دو اقرار به مقتضای دلایل عقلی قطعی و تأویل ظواهر نقلی یا واگذاری علم آنها به خداوند است.

مسئله ششم: حلول خداوند در اشیاء محال است.

مسئله هفتم: قیام امور حادث به خداوند محال است برخلاف کرامیه که آن را جایز می‌دانند.

مسئله هشتم: به بیان استحاله اتحاد دو شیء می‌پردازد.

مسئله نهم: لذت و الم بر خداوند محال است زیرا لذت و الم از لوازم جسمانیت است که خداوند از آن منزّه است.

مسئله دهم: ابتدا سخنی از ابن‌سینا را نقل می‌کند که شیخ درباره حقیقت خداوند معتقد است که حقیقت خداوند وجود متقیدی است به این قید که عارض ماهیت نباشد و فخررازی برای ابطال ادعای شیخ دو دلیل ذکر می‌کند.

مسئله یازدهم: جایز است که یک شیء با شیء دیگری با حقیقت مختص به خود اختلاف داشته باشند نه به وسیله امر زائدی بر آن حقیقت و بر این ادعا دو دلیل ذکر می‌کند.

باب چهارم

در صفت قدرت و علم و دیگر صفات الهی و مشتمل بر بیست مسئله است.

مسئله اول: در این مسئله با ذکر چهار دلیل بیان می‌کند که خداوند فاعل مختار است نه فاعل موجب.

مسئله دوم: خالق این جهان، عالم است، زیرا افعال او متقن و محکم و بدون نقص است زیرا فاعل بالاختیار هنگام ایجاد نوع معینی از موجودات باید ماهیات آنها را تصور کند و در نتیجه باید عالم به لوازم و آثار این ماهیات آنها باشد و لذا فاعل این انواع و خالق آنها عالم است.

مسئله سوم: ابتدا بیان می‌داد که فلاسفه علم خداوند به جزئیات

توضیح معنای قدرت و صفت خلق کردن می‌پردازد و مغایرت این دو وصف را می‌پذیرد.

مسئله پانزدهم: کلام صفتی مغایر حروف و اصوات است زیرا الفاظی که بر امر دلالت می‌کند متفاوت است با این که حقیقت فعل امر دارای ماهیت واحدی است.

مسئله شانزدهم: کلام الهی قدیم است و ادله نقلی و عقلی مؤید آن است. در انتها نیز نظر کسانی را که قائل به مخلوق بودن کلام الهی شده‌اند رد می‌کند.

مسئله هفدهم: در این مسئله ابتدا نظر حنابله را مبنی بر این که کلام خداوند چیزی جز حروف و اصوات نیست و آنها هم قدیم و ازلی هستند نقل می‌کند و سپس می‌گوید عقلاً اجماع دارند که سخن حنابله انکار ضروریات است و در ادامه در ابطال سخن حنابله دو دلیل ذکر می‌کند.

مسئله هجدهم: ابتدا کلام اکثریت اهل سنت را نقل می‌کند که کلام خدا را واحد می‌دانند سپس عقیده معتزله را بیان می‌کند که از این سخن تعجب کرده‌اند و گفته‌اند که امر و نهی و خبر دادن از چیز، حقایق مختلفی هستند، پس اعتقاد به واحد بودن کلام خدا مستلزم آن است که حقایق متنکره واحد باشند و بطلان این مطلب بدیهی است. در ادامه فخررازی در بیان عقیده خویش در این زمینه می‌گوید: تمام اقسام امر و نهی و استفهام به اخبار برمی‌گردد و این که خبر واحد، اخبار از اشیاء کثیره باشد امتناع ندارد.

مسئله نوزدهم: خداوند بر خلاف نظر اشعری باقی بالذات است زیرا او واجب‌الوجود بالذات است، لذا ممتنع است که واجب بالغیر شود، پس محال است که بوسیله بقاء، باقی بماند.

مسئله بیستم: از عدم دلیل بر یک مطلب، عدم مدلول لازم نمی‌آید مانند این که در ازل هیچ دلیلی برای وجود خداوند موجود نبوده ولی نمی‌توان گفت خداوند حادث است.

باب پنجم

در بقیه صفات الهی است که مشتمل بر چهار مسئله است.

مسئله اول: در این مسئله فخررازی به تفصیل درباره امکان رؤیت خداوند بحث می‌کند و جواز رؤیت الهی را اجماع اهل سنت می‌داند که در این رأی فلاسفه و معتزله و کرامیه و مجسمه با آنها مخالف کرده‌اند. سپس در جهت تحریر محل نزاع ادراکات را به

سه مرتبه تقسیم می‌کند؛ اول معرفت به شیء به واسطه آثار آن نه معرفت به شیء، و این مرتبه را ضعیف‌ترین اقسام معرفت می‌داند. دوم معرفت به ذات مخصوص شیء مانند علم به سیاهی و سفیدی از آن جهت که سیاهی و سفیدی‌اند و این معرفت متوسط است، سوم آن است که با چشم خود سیاهی و سفیدی را ببینیم و این مرتبه به حکم عقل بالاترین مرتبه معرفت است. سپس برای اثبات نظر خود مبنی بر امکان حصول رؤیت خداوند و رد شبهات معتزله در امتناع رؤیت به دلایل نقلی استناد می‌کند و در ادامه پنج دلیل معتزله بر نفی رؤیت الهی را ذکر و نقد می‌کند.

مسئله دوم: انسان به کنه معرفت خداوند نمی‌رسد.

مسئله سوم: علم به صحت نبوت نبی متوقف بر اثبات وحدانیت خدا نیست، پس توحید خداوند را می‌توان با ادله نقلی اثبات کرد و برای اثبات آن چهار دلیل اقامه می‌کند.

مسئله چهارم: مردمانی را که به نوعی شرک مبتلا هستند برمی‌شمارد و در این راستا چهار طایفه را ذکر می‌کند که عبارتند از بت‌پرستان، مشبهه، مجسمه، کسانی که فرشتگان را می‌پرستند و منجمین که سعد و نحس ایام را بیان می‌کنند.

باب ششم

در باب جبر و قدر و مباحث مربوط به آن و مشتمل بر ده مسئله است.

مسئله اول: فخررازی بیان می‌کند که عقیده ما آن است که هنگام حصول قدرت و وجود انگیزه برای انجام فعل، تحقق فعل ضروری است و بنابراین بنده، حقیقتاً فاعل فعل خود است ولی در عین حال افعال او همگی به واسطه قضا و قدر الهی واقع شده است و در ادامه، قول به اولویت وقوع فعل هنگام حدوث انگیزه را با ذکر سه دلیل رد می‌کند.

مسئله دوم: بین انسان سالم و مریض و عاجز فرق است و این فرق به سلامت بدنی و اعتدال مزاج برمی‌گردد. سپس در ادامه سعی در اثبات صفت قدرت برای انسان دارد و مزاج سلیم هرگاه همراه با انگیزه قطعی برای انجام یک فعل شود مجموعاً فعل را به وجود می‌آورد.

مسئله سوم: قدرت عبارت است از سلامت و صحت اعضای بدن و مزاج معتدل، و قدرت انجام فعل قبل از حصول فعل در انسان موجود است. البته فخررازی معتقد است که این قدرت برای ایجاد

فعل کافی نیست و باید انگیزه قطعی هم به همراه باشد تا سبب فعل معینی شود.

مسئله چهارم: ابوالحسن اشعری معتقد است که قدرت، صلاحیت انجام دو کار ضد را ندارد و معتزله معتقدند که این صلاحیت را دارد. فخررازی عقیده خود را چنین توضیح می‌دهد که اگر منظور از قدرت، مزاج معتدل و سلامت اعضای بدنی است که صلاحیت انجام فعل و ترک را دارد و تصدیق این امر ضروری است. ولی اگر منظور قدرت تنها بدون انگیزه قطعی مرجح فعل است که این قدرت، منشأ فعل نیست و مجموع قدرت و انگیزه هم صلاحیت انجام فعل یا ترک را ندارند و این سخن حقی است.

مسئله پنجم: عجز عبارت است از عدم قدرت از کسی که شأنیست و صلاحیت انجام فعلی را دارد. به دلیل این که هنگامی که ما این عدم قدرت را در کسی تصور می‌کنیم نیاز به درک و تعقل امر دیگری نداریم.

مسئله ششم: در این مسئله فخررازی به توضیح و تبیین معنای «ترک» در تعریف قدرت می‌پردازد و بر تفاسیر مختلفی که از ترک ارائه شده اشکالاتی را وارد می‌کند و در پایان می‌نویسد: درست‌تر آن است که گفته شود علم به اینکه خداوند عالم، قادر به انجام کاری یا ترک آن است ضروری است و شک در جزئیات این امر شک در این قاعده نیست.

مسئله هفتم: تکلیف مالا یطاق ممتنع نیست و برای این ادعا سه دلیل ذکر می‌کند.

مسئله هشتم: هرکسی که چیزی را محبوب خود می‌داند و چیز دیگری را مبعوض می‌پندارد، حب و بغض انسان نسبت به این شیء به خاطر آن است که منجر به اشیا دیگری می‌شود، لذا از این راه علم به محبوب بالذات و مبعوض بالذات می‌یابیم. فخررازی محبوب ذاتی را لذت و سرور و دفع رنج و غم و مبعوض ذاتی را غم و درد و دفع لذت و سرور می‌داند و معتقد است که حسن و قبح درباره خداوند ثابت نیست.

مسئله نهم: عقل هیچ‌گونه راهی برای بیان حسن و قبح افعال الهی ندارد. زیرا حسن و قبح، چیزی جز جلب منفعت و دفع ضرر نیست و این معنا درباره خداوند که منزله از نفع و ضرر است معقول نیست.

مسئله دهم: خداوند همه موجودات را اراده کرده است و برای این امر سه دلیل ذکر می‌کند.

باب هفتم

در مسائل مربوط به نبوت و مشتمل بر ده مسئله است.

مسئله اول: فخررازی این مسئله را به بیان اثبات نبوت حضرت رسول (ص) اختصاص داده و می‌نویسد: دلیل بر نبوت ایشان آن است که حضرت رسول ادعای نبوت کرده و معجزه هم آورده و هر کس که چنین خصوصیتی داشته باشد رسول خدا و در ادعای خود صادق است. سپس به توضیح و تشریح ادعای خود می‌پردازد و این که ادعای نبوت پیامبر متواتر است و اما این که معجزه آورده به دلیل آوردن قرآن و تحدی به آن و نقل معجزات بسیار دیگر است.

مسئله دوم: فخر رازی در این مسئله به اشکالات سه گانه منکران نبوت درباره معجزه انبیا پاسخ می‌دهد. او شبهه اول منکران نبوت مبنی بر این که معجزه فعل خدا نیست را نقل کرده و در ده بند به توضیح و تقریر اشکال مختلف شبهه پرداخته است. در اشکال دوم منکران، آمده است که بر فرض که فاعل معجزه خدا باشد دلیلی بر این که معجزه را برای تصدیق نبی فرستاده نداریم. و در اشکال سوم منکران نبوت مدعی شده‌اند که بین تصدیق الهی و صادق بودن مدعی نبوت ملازمه‌ای وجود ندارد. در ادامه فخررازی به پاسخ هر سه اشکال آنها می‌پردازد و در پاسخ اشکال اول می‌نویسد: بنابر آنچه از صفات الهی ذکر کردیم مؤثری غیر از قدرت خداوند وجود ندارد و لذا احتمالات ده گانه منکران همگی باطل می‌شوند. در پاسخ اشکال دوم و سوم می‌نگارد که خداوند در عقول ما، عملی ضروری به ودیعت نهاده که اگر معجزه‌ای به دنبال ادعای شخصی توسط خداوند خلق شد و پدید آمد نشانه آن است که خداوند این شخص مدعی را تصدیق کرده است.

مسئله سوم: در این مسئله به اثبات افضلیت انبیا بر اولیا پرداخته است.

مسئله چهارم: فرشته از انسان افضل است و بر این ادعا چهار دلیل ذکر می‌کند.

مسئله پنجم: عصمت انبیا را در ابلاغ وحی و رسالت توضیح می‌دهد و سه دلیل بر این مدعا اقامه می‌کند.

مسئله ششم: افضلیت پیامبر اسلام (ص) را بر تمامی انبیا اثبات می‌کند.

مسئله هفتم: پیامبر قبل از نزول وحی بر او، بر دین هیچ‌یک از انبیا سابق نبوده. زیرا شرایع الهی با شریعت حضرت عیسی (ع) باطل شده‌اند و دین مسیحیت هم توسط مسیحیان که قاتل به تثلیث‌اند

نقل شده و سخن آنها حجت نیست.

مسئله هشتم: اعتقاد به معراج حق است و با سه دلیل استبعاد صعود انسان به مافوق انسان‌ها را دفع می‌کند.

مسئله نهم: پیامبر برای تمامی انسان‌ها مبعوث شده است.

مسئله دهم: پیامبر به قدری در دنیا زندگی کرد که صحابه او به حد تواتر برسند تا اینکه قول آنها مفید علم و یقین باشد و اصول شریعت را به دیگران منتقل کنند.

باب هشتم

در موضوع نفس ناطقه که در ده مسئله مطرح شده است:

مسئله اول: انسان تنها همین جثه و بدون محسوس نیست و بر

این ادعا پنج دلیل ذکر می‌کند.

مسئله دوم: فلاسفه اجماع دارند که نفس، جوهری است که

نه جسم است و نه جسمانی. فخررازی بعد از نقل این عبارت دلیل

بطلان این امر را چنین بیان می‌کند: اگر جوهر نفس مجرد نباشد نباید

به وسیله آلتی جسمانی در بدن تصرف کند. زیرا جوهر مجرد نسبت

به اجسام دوری و نزدیکی ندارد و بدون واسطه اجسام در بدن تأثیر

می‌گذارد و چون می‌تواند بدون واسطه در بدن تصرف کند پس باید

بتواند بدون واسطه در تمام اجسام تصرف کند. و چون تالی باطل

است پس بطلان مقدم هم ثابت می‌شود. در ادامه فخررازی سه دلیل

این سینا در تجرد نفس را ذکر و سپس آنها را رد می‌کند.

مسئله سوم: ابتدا دلیل ابن سینا در حدوث نفس را بیان می‌کند و

پس از نقل استدلال شیخ می‌نویسد: این دلیل مبتنی بر نظریه اتحاد

نفوس با ماهیت است که در این استدلال، دلیلی بر ادامه مطلب

آورده نشده است.

مسئله چهارم: تناسخ محال است زیرا نفس، حادث است و علت

حدوث آن عقل فعال است که قدیم است و اگر ایجاد این نفوس از

عقل فعال، متوقف بر شرطی نباشد، باید نفوس مانند عقل فعال قدیم

باشند و چون نفس حادث است پس ایجاد نفس از عقل فعال نیازمند

شرطی است و آن حدوث بدن است. لذا هنگام حدوث بدن، نفس

متعلق به آن بدن حادث می‌شود و تناسخ یعنی تعلق دو نفس به یک

بدن که محال است. همچنین اگر ما، قبل از این بدن موجود بودیم

می‌باید خاطرات بدن‌های گذشته را به یاد داشته باشیم.

مسئله پنجم: فلاسفه معتقدند که نفس بعد از فنای بدن باقی

است. زیرا اگر نفس استعداد پذیرش عدم را داشت این پذیرش عدم

و قابلیت باید در محلی موجود باشد که این محل نمی‌تواند خود نفس

باشد، لذا باید جوهر دیگری محل قبول عدم باشد، در نتیجه نفس

مرکب از هیولی و صورت می‌شود و چون به دلیل استحاله تسلسل

هیولای نفس قطعاً به ذات خود قیام دارد پس فسادناپذیر است و

پذیرنده صورت عقلیه است و نفس همین جوهر است. در ادامه

فخررازی پاسخ می‌دهد که چه اشکالی دارد که قبول این صورت

عقلیه توسط هیولا مشروط به وجود این صورت باشد و با فنای این

صورت، قبول صورت هم منتفی شود؟

مسئله ششم: طریقه ما در عقیده به بقای نفس اجماع انبیا و

اولیاء و حکما است که با اقناعات عقلی هم تأیید می‌شود، سپس چهار

دلیل ذکر می‌کند که قول به بقای نفس را تقویت می‌کند.

مسئله هفتم: در ابتدا قول جالینوس مبنی بر وجود سه نفس

شهواییه، غضبیه و ناطقه را ذکر می‌کند، سپس از قول محققین نقل

می‌کند که نفس یکی است و شهوت و غضب و ادراک صفات آن

می‌باشند. زیرا میل به چیزی و دوری از چیزی فرع بر ادراک و الم

آن چیز می‌باشند.

مسئله هشتم: هر محبوبی سرانجام به یک محبوب بالذات ختم

می‌شود. زیرا دور و تسلسل محال است. سپس در ادامه می‌گوید:

نفس ناطقه هنگامی که ذات و صفات خداوند و کیفیت صدور افعال

او را شناخت این معرفت موجب محبت است و چون خداوند برترین

مدرکات است این محبت نیز کاملترین محبت‌هاست.

مسئله نهم: نفس انسان به حسب درجات قوه نظری آن به

چهار مرتبه تقسیم می‌شود: اول نفس موصوف به علوم قدسیه الهیه

که اشرف نفوس است. دوم نفسی که توسط تقلید یا ادله اقتاعی

اعتقادات حقی بر او حاصل شده است. سوم نفسی که از اعتقادات

حق و باطل خالی است. چهارم نفسی که موصوف به اعتقادات باطل

است. در ادامه فخررازی نفس را بر حسب قوه عملی آن نیز به سه

قسم تقسیم می‌کند: نفوس موصوف به اخلاق فاضله، نفوس خالی از

اخلاق فاضله و ردیله و نفوس موصوف به اخلاق ردیله.

مسئله دهم: اعتقاد ما آن است که نفوس به حسب ماهیات

و جوهر خود مختلف می‌باشند. بعضی نفوس نورانی و بعضی کدر

و تاریک هستند و لذا بعید نیست که بگوئیم نفس ناطقه جنسی

است که تحت آن انواعی مندرج است و تحت هر نوع شخصی قرار

می‌گیرد.

باب نهم

در موضوع مربوط به قیامت و مشتمل بر بیست مسئله

است.

مسئله اول: به اعتقاد ما اعاده معدوم ممکن است برخلاف اکثر فلاسفه و کرامیه و عده‌ای از معتزله، زیرا ماهیات پذیرنده وجود هستند و این قبول و پذیرش از لوازم ماهیت است. پس لازم است که با بقای ماهیت این قبول و پذیرش نیز باقی باشد.

مسئله دوم: اجسام قابلیت عدم دارند. زیرا عالم حادث است و حادث یعنی چیزی که صلاحیت و قابلیت عدم داشته باشد و این صلاحیت پذیرش عدم از لوازم ماهیت است.

مسئله سوم: اعتقاد به حشر اجساد حق است. زیرا بازگشت بدن به نفس ممکن است و خداوند هم بر تمام ممکنات قادر و بر همه چیز عالم است، پس حشر ممکن است. سپس در ادامه می‌نویسد: وقتی امکان حشر اجساد ثابت شد می‌گوییم انبیا از وقوع حشر اجساد خبر داده‌اند و شخص صادق وقتی که از وقوع شیء ممکن‌الوقوع خبر می‌دهد یقین به آن واجب است.

مسئله چهارم: عذاب و ثواب قبر بر حق است. زیرا انسان جوهر لطیف و نورانی است که در این بدن ساکن است، لذا بعد از پوسیدگی بدن اگر در علم و عمل کامل باشد در سعادت است و اگر ناقص باشد در بلا و عذاب است.

مسئله پنجم: بهشت و دوزخ مخلوق هستند به دلیل آیه ۱۳۳ آل عمران و ۲۴ بقره

مسئله ششم: ایمان به این که خداوند آسمان‌ها و زمین را نابود می‌کند واجب است.

مسئله هفتم: سنجش اعمال حق است و منظور از سنجش آنها یا وزن کردن نامه اعمال است یا آنکه خداوند در کفه ترازوی انسان به میزان اعمال خیر و شر او سنگینی ایجاد می‌کند.

مسئله هشتم: ثواب بهشتیان و عذاب دوزخیان دائم است. در ادامه فخررازی به نقل عقیده کسانی می‌پردازد که ثواب و عقاب را منقطع می‌دانند و پس از آن جواب می‌دهد.

مسئله نهم: عمل انسان علت استحقاق ثواب نیست برخلاف معتزله بصره. در ادامه بر ادعای خود سه دلیل ذکر می‌کند.

مسئله دهم: فخررازی ابتدا سخن عده‌ای را نقل می‌کند که معتقدند وعیدهای الهی درباره عذاب قیامت تنها برای ترساندن انسان‌هاست، ولی فعل تعدیب صورت نخواهد گرفت. سپس در ادامه برای اثبات این مدعا سه دلیل ذکر می‌کند.

مسئله یازدهم: عذاب کفار در قیامت حُسن دارد ولی به دلایل

قرآنی مسلمانان معذب نمی‌شوند زیرا بر طبق آیات، تنها تکذیب-کنندگان خدا و پیامبر وارد آتش می‌شوند.

مسئله دوازدهم: درباره مسلمان فاسق دو نظر وجود دارد. اول بر طبق نظر اهل سنت خداوند از بعضی دوزخیان می‌گذرد، لذا بسیاری از آنها سرانجام از آتش نجات می‌یابند، دوم معتزله معتقدند عذاب فاسق ابدی است. در ادامه فخررازی چهار دلیل در اثبات عقیده خود مبنی بر نجات اهل ایمان اقامه می‌کند.

مسئله سیزدهم: عقیده به شفاعت پیامبر در حق فاسقان امت اسلامی حق است برخلاف معتزله. در ادامه با توسل به آیات و روایات سعی در اثبات مدعای خود دارد.

مسئله چهاردهم: ایمان عبارت است از همان اعتقاد و بیان کردن این اعتقاد مسبب ظهور آن ایمان است، اما اعمال خارجی و افعال بدنی خارج از معنای ایمان است. سپس با استفاده از آیات قرآن بر ادعای خود شاهد اقامه می‌کند و در انتها به اشکال مخالفین و معتقدین به جزئیت اعمال در ایمان پاسخ می‌دهد.

مسئله پانزدهم: کسانی که به جزئیت اعمال در ایمان معتقدند اختلاف دارند. شافعی فاسق را خارج از ایمان نمی‌داند که فخررازی این نظر را بسیار بعید می‌داند. معتزله معتقدند که فاسق خارج از ایمان است ولی داخل در کفر نیست که این همان نظر منزلت بین المنزلتین است ولی خوارج فاسق را داخل در کفر می‌دانند که این هم بسیار بعید است.

مسئله شانزدهم: ابن مسعود همواره می‌گفت من مؤمنم اگر خدا بخواهد و بسیاری از صحابه و تابعین از او پیروی کرده‌اند. شافعی در گفتن ان شاء الله با ابن مسعود هم عقیده است ولی ابوحنیفه و پیروانش مخالف هستند. در ادامه سه دلیل شافعی‌ها را ذکر می‌کند.

مسئله هفدهم: انسان قبل از انجام فعل یا ترک آن ابتدا در قلبش اعتقاد به نفع یا ضرر آن فعل پدید می‌آید آنگاه با اعتقاد به نفع آن به سوی آن فعل می‌رود یا با توجه به ضرر آن تمایل به ترک آن فعل پیدا می‌کند. سپس قدرت همراه این میل یا علت انجام فعل است یا علت ترک آن. توبه نیز چنین است که پس از اعتقاد به ضرر مترتب بر یک فعل نفرتی از آن حاصل می‌آید که این نفرت مستلزم سه چیز است: پشیمانی از آن‌چه انجام داده است، ترک آن و عزم بر ترک فعل در آینده.

مسئله هجدهم: توبه بر انسان واجب است. معتزله می‌گویند که قبول توبه عقلاً بر خدا واجب است ولی اهل سنت معتقدند هیچ

چیزی بر خدا واجب نیست.

مسئله نوزدهم: اکثر دانشمندان معتقدند که توبه از بعضی معاصی همراه انجام دادن بعضی دیگر صحیح است، ولی ابوهاشم معتقد است که چنین توبه‌ای صحیح نیست.

مسئله بیستم: عقیده ما آن است که هیچ مسلمانی تکفیر نمی‌شود مگر با دلیل و در ادامه یک دلیل نقلی و یک دلیل عقلی ذکر می‌کند.

باب دهم

در موضوع امامت و مشتمل بر ده مسئله است.

مسئله اول: فخررازی درباره نصب امام سه نظریه را مطرح می‌کند: آن که نصب امام بر انسان‌ها واجب است یا بر خداوند واجب است یا اصلاً واجب نیست. اهل سنت و اکثر معتزله و زیدیه قائلند که نصب امام به دلیل نقلی بر مردم واجب است. جاحظ و ابوالحسین بصری معتقدند که عقل دلالت می‌کند که نصب امام بر مردم واجب است و شیعه معتقد است که نصب امام بر خداوند واجب است برای آن که معرفت خود و معارف دیگر را به ما تعلیم دهد و شیعیان دوازده امامی قائلند که دلیل آن لطفی است که خداوند نسبت به بندگانش در راه انجام واجبات عقلی و ترک قبیح عقلی دارد و امام حافظ شریعت و تبیین‌کننده آن است. قائلین به عدم وجوب نصب امام نیز سه دسته‌اند، سپس در ادامه به بیان نظر خود می‌پردازد و می‌گوید: نصب امام برای دفع ضرری است که جز به وسیله او برطرف نمی‌شود، لذا نصب امام واجب است.

مسئله دوم: سید مرتضی به دلیل مذکور در بالا برای وجوب نصب امام بر خداوند استدلال کرده است ولی دلیل او ضعیف است. زیرا با وجود چنین منفعتی در نصب امام، ممکن است قبیح هم داشته باشد، لذا نصب امام از طرف خداوند قبیح می‌شود.

مسئله سوم: شیعه معتقد است که عصمت شرط صحت امام است و دیگران این نظر را قول ندارند. به عقیده ما صحت امامت ابوبکر با دلیل ثابت شده است و در حالی که معصوم نبوده و اگر گفته شود که ملاک احتیاج مردم به امام برای آن است که آنها مرتکب فعل قبیح می‌شوند و لذا محتاج امام می‌باشند و اگر امام معصوم نباشد به دور یا تسلسل منجر می‌شود. در پاسخ می‌گوییم: در گذشته بیان کردیم که دلیل شیعه در وجوب نصب امام باطل است.

مسئله چهارم: امت اسلامی بر اثبات امامت به وسیله نص اجماع دارند ولی در این که با انتخاب مردم امامت ثابت می‌شود یا نه

اختلاف وجود دارد. اهل سنت و معتزله معتقدند که با انتخاب مردم امامت ثابت می‌شود ولی شیعه نمی‌پذیرد و زیدیه اعتقاد دارد که با نص و دعوت حق و قیام شخص صالح و شایسته، امامت محقق می‌شود. به نظر ما ادله امامت ابوبکر را ثابت می‌کند و امامت او تنها با بیعت منعقد شده است نه نص.

مسئله پنجم: شیعه اثنی عشریه معتقد است که پیامبر بر امامت امام علی(ع) به طور صریح اشاره کرده است به طوری که تأویل در آن راه ندارد و دیگران منکر این نص می‌باشند. در ادامه فخررازی با ذکر سه دلیل به نقد ادله شیعه در منصوص بودن امامت امام علی(ع) می‌پردازد.

مسئله ششم: امام به حق بعد از پیامبر به دلیل قرآن، روایت و اجماع ابوبکر است. در ادامه به طور مبسوط به ذکر ادله قرآنی و روایی و توضیح دلیل اجماع می‌پردازد و سپس دیدگاه مخالف را نقد می‌کند.

مسئله هفتم: پس از پیامبر ابوبکر افضل مردم است ولی عقیده شیعه و بسیاری از معتزله آن است که امام علی(ع) افضل است و اهل سنت امامت شخص مفضول با وجود شخص فاضل را جایز می‌دانند.

مسئله هشتم: در این مسئله فخررازی بعد از بیان این مطلب که مردم مطاعنی را درباره خلفای سه‌گانه اهل سنت نقل می‌کنند می‌نویسد: اصل آن است که دلایل روشن به امامت و وجوب تعظیم آنها دلالت می‌کند و این مطاعن محتمل است و امر محتمل و ظنی نمی‌تواند با امر معلوم (دلایل امامت خلفا) معارضه کند.

مسئله نهم: دلیل امامت امام علی(ع) اجماع اهل حل و عقد بزرگان مسلمین بر امامت ایشان است و دشمنان امام دو دسته‌اند: سپاه معاویه و خوارج.

مسئله دهم: اهل دیانت بر تعظیم طلحه و زبیر و عایشه اجماع دارند. زیرا عمومات قرآن و روایت دلالت بر وجوب تعظیم صحابه می‌کند و حوادثی که رخ داده است محتمل است که نمی‌تواند با امر ظاهر و قطعی معارض باشد ■